

فاطمه سلطان خسروی و همسرش، در دهه ۵۰، چهارمین ساکن محله زیباشهر بودند

خانه عروسی های همسایه ها



۱۱

ایستگاه اول



این ساختمان چند طبقه زمانی مکان خانه ویلایی مادر محله زیباشهر بود. سی سال در آن خانه زندگی کردیم. عروسی دختر و پسرهای بیشتر همسایه ها در خانه ما برگزار شد. بیشتر مراسم های دو دهه محرم و شب های احیای محله هم در این خانه برگزار می شد.

سیرجانی فاطمه سلطان خسروی از ساکنان ابتدایی محله زیباشهر و ساکن فعلی محله دانشجو است. او اواسط دهه ۵۰ بود که خانه پدر همسرش در محله احمدآباد را به امید مستقل شدن ترک کردند و زمینی دویست و پنجاه متری در محله زیباشهر خریدند. پس از یک سال و ساخته شدن خانه در اوایل سال ۱۳۵۷، به منزل جدید نقل مکان کردند تا چراغ چهارمین خانه در زیباشهر ۷ روشن شود که حالا امامت ۱۳ نام دارد. فاطمه خانم خاطرات بسیار از آن کوچه و محله دارد؛ محله ای که بیرون از شهر بود و پس از مدتی، وقتی محدوده زندگی آن ها هم روی نقشه شهرداری آمد، مایه مباحثات زیباشهر نشین ها شد. این ساکن قدیمی محله از روزهایی یاد می کند که از روی پشت بام خانه دو طبقه شان از یک سمت جاده سنتو از سمت دیگر درختان سرسبز بوستان ملت دیده می شد. نه بولوار امامتی بود و نه کوچه و خیابان های آسفالت.

ایستگاه دوم

اوایل که به اینجا آمدیم، از آب لوله کشی و برق خبری نبود. ورودی پارک ملت که الان نزدیک به چهارراه آزاد شهر است، یک فشاری آب بزرگ بود. ما همسایه ها چند نفری روزی دوبار دبه به دست برای برداشتن آب خوردن به آنجا می رفتیم. یک استخر خیلی بزرگ هم در پارک بود که آب فشاری به آن ریخته می شد و از آنجا در جوی های وسط پارک جاری می شد.

ایستگاه سوم

مرحوم همسرم کارش توزیع آب باتانکر بود. تانکر را از جاهای اطراف جاده سنتو پر آب می کرد. دهه های ۶۰ و ۷۰ اراضی منطقه ۱۱ پر بود از باغ. من هم بیشتر اوقات بساط صبحانه را برمی داشتم و با او همراه می شدم. چون گواهی نامه پایه یک هم داشتم، بعضی وقت ها من پشت فرمان می نشستم.



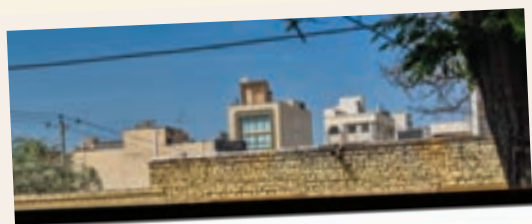
ایستگاه چهارم



ایستگاه پنجم

آخر زیباشهر جایی بود که به کال چهل بازه می رسید. پاییز سال ۱۳۶۷ یا ۱۳۶۸ بود که پس از یک بارندگی شدید، از سمت کال سیل راه افتاد. آب، خانه های محدوده جلال آل احمد را برداشته بود. خاطر من هست برای کشیدن آب خانه ها و مدرسه، پمپ آورده بودند.

ایستگاه ششم



نزدیک کال چهل بازه ساندویچی ای هست که آن زمان تعریفش را خیلی شنیده بودیم. یک بار که با بچه ها به آنجا رفتیم، دیدیم جایش مناسب خانواده نیست. با این حال، هفته ای دوبار هشت تا بچه می ریختند توی ماشین و می رفتیم ساندویچی علی آقا. سفارشمان رامی دادیم، اما بعد می رفتیم پارک ملت یا وکیل آباد.

دبستان اشکذری مدرسه ای بود که دخترهایم در آنجا درس خواندند. سه راه راهنمایی که بودیم، مدرسه بچه ها نزدیک خانه بود. وقتی به اینجا آمدیم، بزرگ ترین نگرانی ام دوری مدرسه بچه ها به خصوص دخترها بود. وقتی شنیدم نزدیک پارک ملت یک دبستان دخترانه است، خیلی خوش حال شدم.



عکس: فاطمه سیرجانی/شهرآورد